

چند نکته‌ی دیگر از یک

قصیده‌گونه یا غزل حافظ

پرویز خجندی مقدم

□ روز ازل از کلک تو یک قطره سیاهی

۶- به ممدوح می‌گوید خالی که در روز ازل از قلمت بر روی
چهره‌ی مثل ماهت افتاده، موجب حل مشکلات گردیده. (شرح
غزل‌های حافظ، دکتر حسینعلی هروی، ص ۱۲۷۰)

۷- مبالغه‌ی ناروا که نفی آن از ساحت قول شاعر هم ممکن
نیست... قطره‌ی سیاهی که از کلک ممدوح بر روی مه می‌افتد
تعبیری است از نفاذ حکم او بر عالم و... (نقش بر آب، دکتر عبدالحسین
زرین کوب، ص ۳۹۷)

۸- روز آغاز خلقت از قلم تو قطره‌ی مرکب بر روی مه افتاد و
مسائل مربوط به اوقات و زمان‌ها حل شد. سیاهی: (اشاره است به
کم‌نور بودن ماه نسبت به خورشید و نیز روی ماه). حل مسائل:
«مقصود حل مسائل اوقات و زمان‌هاست». (دیوان حافظ، به کوشش
دکتر محمدجواد شریعت، ص ۶۰۹)

۹- یک قطره‌ی سیاهی در بیت چهارم و آن خال سیاه در بیت
پنجم به قرینه‌ی بر روی ماه باید خال چهره‌ی زیبارویان باشد که
عاشقان حل مسائل خود را در وصال آن می‌بینند... آن‌چه از قلم و
فرمان تو می‌چکد حل مسائل ماست. (درس حافظ، نوشته‌ی دکتر محمد
استعلامی، ص ۷۸۷)

نقل همین اندازه از شرح‌ها را کافی می‌دانم و از آوردن نوشته‌های
دیگر به علت شباهت آن‌ها با بعضی از نوشته‌های نقل شده می‌گذرم
و به نکات اصلی بیت می‌پردازم.

بیت از یک جمله‌ی مرکب تشکیل شده که حرف «که» در آن
حرف ربط موصولی است و نه حرف ربط وابستگی، و جمله‌ی اسنادی
«شد حل مسائل» که بعد از حرف موصول واقع شده جمله‌ی پیرو
وصفی است که جایگاه دستوری آن همراه حرف «که» بعد از مرجع آن،
قید «روز ازل» است که آن را وصف و شرح نموده، ولی شاعر با
استفاده از اختیارات شاعری آن‌ها را دور از این قید و برخلاف ترتیب
معمول جمله در زبان فارسی در پایان بیت، بعد از جمله‌ی اصلی قرار
داده. دورآوردن حرف موصول و جمله‌ی پیرو وصفی از قید مرجعش
در ابیات دیگر از خود حافظ هم تکرار شده و محدود به همین بیت
نیست. از جمله در بیت زیر:

آن زمان وقت می‌صبح فروغ است که شب

گرد خرگاه افق پرده‌ی شام اندازد

با تحلیل این بیت هم می‌بینیم که حرف «که» حرف موصول و

بر روی مه افتاد که شد حل مسائل

این بیت از زمره‌ی ابیات مشکل در دیوان حافظ به‌شمار می‌رود
که شارحان آن تاکنون به معنی درست آن دست نیافته و حتا به آن
نزدیک هم نشده‌اند. البته بیت به آن اندازه که از نوشته‌ی
شرح‌کنندگان آن برمی‌آید مبهم و پیچیده نیست، بلکه خود ایشان با
عدم تشخیص نوع و نقش حرف ربط «که» و جمله‌ی پیرو بعد از آن
به مشکلات آن افزوده‌اند، و با ارائه‌ی معانی دور از ذهن و غیرواقعی
آن را معنی‌نشده‌ی جلوه داده‌اند. من قبل از هر چیز از میان تعداد به
نسبت کثیر شرح و تفسیرهایی که درباره‌ی این بیت نوشته شده، چند
نمونه‌ی کوتاه را نقل می‌کنم تا خوانندگانی که ممکن است این
شرح‌ها را در اختیار نداشته باشند با برداشت شارحان از بیت آشنا شوند
بعد به موضوع حرف «که»، جمله‌ی پیرو و نکات دیگر بیت خواهیم
پرداخت. اما قول شارحان:

۱- در روز ازل از قلمت یک قطره‌ی مرکب سیاه بر روی مه افتاد
که سبب حل مسائل شد یا آن قطره مسائل را حل کرد. این کلام به
طریق اسناد مجازی مبین آن است که پادشاه ممدوح شاعر شاید کاتب
بوده. (شرح سودی، ج ۳، ص ۱۷۴۵)

۲- در مدح خود، شاه نصرت‌الدین یحیی می‌گوید که روز ازل از
کلک بلاغت سلک تو یک قطره‌ی سیاهی بر روی و صفحه‌ی ماه
فلک افتاد که او را قضا و قدر، آن قدر شرافت داد که تاریخ جمله‌ی
مهمات عالم شده، و حل چندین مسائل فقهی از او گشته: (شرح
عرفانی غزل‌های حافظ، ص ۲۰۸)

۳- روز نخست از خامه‌ی تو ای معشوق بر چهره‌ی چون ماهت
خالی همانند یک قطره‌ی سیاهی نهاده شد که راهنمای گشودن
دشواری‌های عالم عشق گشت. (حافظ، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر،
ص ۴۱۲)

۴- در روز ازل از نوک خامه‌ی تو یک قطره مرکب سیاه بر چهره‌ی
چون ماه تو تراوش کرد که علامت راه‌گشای دشواری‌های شناسایی
عشق تو شد. (شرح بر حافظ، به کوشش دکتر جلالیان، ص ۱۶۰۶)

۵- روز ازل از کلک خالق جهان قطره‌ی سیاهی که عبارت از علم
لدنی است بر چهره‌ی ماه شاه یحیی افتاد و در پرتو آن مسائل و
مشکلات سلطنت او حل شد. (حافظ‌شناسی، ج ۱۵، ص ۱۲۸)

جمله‌ی بعد از آن جمله‌ی پیرو وصفی‌ست برای قید «آن زمان» که حافظ آن‌ها را نیز برخلاف ترتیب معمول جمله‌های دستورمند بعد از جمله‌ی اصلی نهاده، و نه در جای خود.

عدم درک همین نکته سبب شده تا تفسیر و تأویل کنندگان بیت به غلط تصور کنند که جمله‌ی «شد حل مسائل» حاصل افتادن قطره‌ی سیاهی بر روی مه است. خواه بر روی ماه فلک یا بر چهره‌ی ممدوح شاعر و بر اثر این اشتباه به‌طور کل از معنی و مقصود بیت دور شده‌اند. اگر ارکان و اجزا جمله‌ی مرکب بیت را مطابق نقش دستوری‌شان در جای خود قرار دهیم و آن را به یک جمله‌ی دستورمند تبدیل کنیم، خواهیم داشت: «روز ازل که مسائل حل شد از کلک تو یک قطره‌ی سیاهی بر روی مه افتاد». در این جمله کلمه‌ی «مه» استعاره است به‌جای چهره‌ی ممدوح شاعر و صفت اشاره یا حرف تعریف «آن» قبل از خال سیه در بیت بعد، یعنی:

خورشید چو آن خال سید دید به دل گفت

ای کاج که من بودمی آن هندوی مقبل

کاملاً مشخص می‌کند که خال سیه هما قطره‌ی سیاهی‌ست و همین خال سیه که از ملایمات و صفات خاص چهره‌ی انسان است، قرینه است برای به‌کار برده نشدن کلمه‌ی «مه» در معنی اصلی و قرارداده‌اش، یعنی قمرماه و جایگاه خال در صورت انسان است نه در سطح ماه آسمان. شهرت شاه یحیی مظفری به‌داشتن خال در صورت، القاب و عناوینی که شاعر در بیت مطلع به او نسبت داده نیز ما را در دانستن این‌که واژه‌ی «مه» استعاره است به‌عوض چهره‌ی شاه‌یحیی مظفری یاری می‌کنند.

اما درباره‌ی جمله‌ی «روز ازل که شده حل مسائل»:

فردوسی در ابیات پایانی گفتار در آفرینش عالم، و بعد در اولین بیت از گفتار در خلقت انسان چنین سروده:

وزان پس چو جنبه آمد پدید همه رستنی زیر خویش آورد
نه گویا زبان و نه جويا خرد ز خار و ز خاشاک تن پرورد
نداند بد و نیک، فرجام کار نخواهد از او بندگان کردگار
(شاهنامه، ج ۱، صص ۱۵ و ۱۶)

چو زین بگذری، مردم آمد پدید شد این بندها را سراسر کلید
(همان، ص ۱۶)

او به روشنی فاقدبودن بعضی صفات لازم را برای بندگی و طاعت خداوند در وجود جاندارانی که قبل از انسان آفریده شده بودند «بندها» و پدیدآمدن انسان را کلید این بندها نامیده. نجم‌الدین رازی معروف به نجم دایه هم در کتاب **مرصادالعباد** همین موضوع یعنی سبب خلق شدن انسان را با نثری دل‌نشین تحریر نموده که من قسمتی از آن را نقل می‌کنم:

«مجموعه می‌بایست از هر دو عالم روحانی و جسمانی که هم آلت محبت و بندگی به کمال دارد و هم آلت علم و معرفت به کمال دارد تا بار امانت مردانه و عاشقانه در سفت جان کشد و این جز ولایت دور رنگ انسان نبود چنان‌که فرمود: «انا عرضنا الامانه علی السماوات و الارض و الجبال» تا آن‌جا که «... و حملها الانسان انه کان ظلوما

جهولا». (سوره‌ی ۳۳، آیه‌ی ۷۲)

ظلومی و جهولی از لوازم حال انسان آمد، زیرا که بار امانت جز به قوت ظلومی و جهولی نتوان کشید، اگرچه جز به نور و صفای روحانی باز نتوان دید. ملائکه به نور و صفای روحانی بدیدند، اما قوت صفات جسمانی نداشتند، بر نتوانستند گرفت، حیوانات قوت و استعداد صفات جسمانی داشتند، اما نور و صفای روحانی نداشتند، شرف‌بار امانت ندیدند، قبول نکردند، چون انسان مجموعه‌ی دو عالم روحانی و جسمانی بود او را به کرامت حمل امانت مکرم گردانیدند. سر «ولقد کرما بنی آدم» (سوره‌ی ۱۷، آیه‌ی ۷۰) آن بود. (مرصادالعباد، صص ۴۱ و ۴۲)

در این نوشته از **مرصادالعباد** هم هیچ جاندار اعم از ملائک یا حیوانات را به سبب نداشتن بعضی صفات و شرایط لازم لایق حمل آن‌چه را نجم‌الدین رازی بار امانت در مقابل «بندگی پروردگار» فردوسی در **شاهنامه** گفته، نمی‌بینیم. این‌ها همان بندها در **شاهنامه** و مسائل در بیت حافظ هستند که با خلق شدن انسان به‌دست خداوند و مکرم‌گرداندن او به کرامت حمل امانت گشاده و حل شدند. حافظ هم در بیت مورد بحث به همین موضوع خلق انسان نظر داشته و جمله‌ی «روز ازل که شد حل مسائل» را به‌عوض جمله‌ی «روز ازل که انسان خلق شد» آورده، خواه آن را استعاره‌ی مرکب بدانیم یا اشاره به خلق شدن انسان.

بیتی دیگر از خود حافظ اضافه بر آن که این نظر را تأیید می‌کند، گویی چکیده‌ی نوشته‌ی نجم رازی‌ست. نگاه کنید:
آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه‌ی کار به‌نام من دیوانه زدند
که با استفاده از صنعت مجاز، به علاقه‌ی جز و کل، منظور از آسمان مجموع آسمان‌ها و زمین و هرچه در آن‌ها و بین آن‌هاست و من به عوض ما یعنی نوع انسان است. معنی بار امانت را هم در نوشته‌ی نجم‌الدین رازی ملاحظه نمودید. پس معنی بیت با توجه به بیت بعد از آن چنین خواهد بود: خداوند در روز ازل و در هنگام آفریدن و نگاشتن انسان به‌دست خود، خالی سیاه بر چهره‌ی شاه یحیی مظفری نقش کردی، همین‌که خورشید آن خال سیه را دید با خود گفت که ای کاش من آن خال سیاه نیک‌بخت می‌بودم.

این‌که حافظ در بیت خود از ترکیب‌های کلک خداوند و قطره‌ی سیاهی سود برده به قصد بیان خلق شدن انسان به‌دست خداوند و هر چه خیال انگیزتر کردن بیت بوده، و گرنه خداوند در کار خلق انسان نه به قلم نیاز داشته و نه به مرکب.

در مورد نقش زدن و نگاشتن خداوند انسان‌ها و بویژه چهره‌ی آن‌ها را به‌دست خود در روز ازل و نقش کردن خال در صورت بعضی از این انسان‌ها، از جمله ممدوح شاعر به چند نمونه از نظم و نثر قبل از حافظ توجه کنید:

۱- خداوند متعال می‌گوید: «شما را من آفریدم و چهره‌های زیبایان من نگاشتم، قدو بالاتان من کشیدم، دو چشم بی‌نا و گوش شنوا و زبان گوئیاتان من دادم و من آن خداوندم که از نیست هست کنم وز

نمود بود آرم، وز آغاز نو سازم، نگارنده‌ی رویاها منم، آراینده‌ی همه‌ی
نیکی‌هایی‌ها منم». (تفسیر کشف‌الاسرار، ج ۳، ص ۵۷۰)

تا دست ازل نقش تو دلکش کرده است
عشق رخ تو جهان پُر آتش کرده است
بر طرف لب لعل تو از مشک تبت
خالی‌ست که حال من مشوش کرده است

نزهت‌المجالس، ص ۳۳۷

نقاش ازل چو نقش ما انشا کرد

بر ما ز نخست درس عشق املا کرد
وانگاه قراضه ریزه‌ی عقل مرا

مفتاح در خزینه‌ی معنا کرد

رباعیات اوحدالدین کرمانی، ص ۲۴۴

نقاش رخت اگر نه یزدان بودی

استاد تو در نقش تو حیران بودی
گر داغ تو ای دوست نه بر جان بودی

در عشق تو جان سپردن آسان بودی

همان، ص ۳۱۴

نقاش ازل به خامه‌ی حورنژاد

ابروی تو را به چابکی خم می‌داد
یک قطره از کلک عنبرینش بچکید
بر طرف لب شکرشمان تو فتاد

نزهت‌المجالس، ص ۳۳۶

فکر می‌کنم با آن‌چه نوشته و نقل شد، ابهامی در بیت باقی نمانده
باشد. پس مختصری هم به چند نکته در سایر ابیات می‌پردازم.
هندوی مقبل در بیت پنجم یعنی:

خورشید چو آن خال سیاه دید به دل گفت

ای کاج که من بودمی آن هندوی مقبل
همان خال سیاه در مصراع اول است که صفت اشاره یا حرف تعریف
آن قبل از هندوی مقبل کاملاً این معنی را معلوم و تأیید می‌کند.
پس منظور از هندو در این بیت فقط خال سیاه است و نه چیز
دیگر.

در بیت دوم غزل، یعنی:

ای درگه اسلام پناه تو گشاده

بر روی زمین روزنه‌ی جان و دردل

منادای حرف ندای «ای» خداوند و خطاب حافظ هم با اوست.
حرف ندای «ای» که حرف موصول «که» بعد از آن حذف شده با
جمله‌ی پیرو «روزنه‌ی جان و دردل بر روی زمین گشاده‌ی درگاه
اسلام پناه توست» وصف شده که در آن اسم مفعول گشاده از مصدر
گشادن به معنی خلق کردن، ساختن و نگاشتن است نه به معنی
بازکردن. در شاهدهایی که در تأیید معنی گشادن نقل می‌شوند
خواهیم دید که گشادن دقیقاً معادل ساختن و نگاشتن به کار رفته و از
معانی نگاشتن که در فرهنگ‌ها آمده، ساختن و آفریدن است. در
شاهد‌ها دقت کنید.

به جای خوب‌تر بر ساخت دیری

که در کارش نیامد دست گیری

به تنظیم آن گهی بنگاشت با هم

خیال صورت عیسی و مریم

پس آن‌گه ساخت ترسا دختری چند

به شیرینی گرفته خرده بر قند
یکی را خوب‌تر زان جمله بنگاشت

به نزد مریمش بالا برافراشت

به زیبایی چنانش چهره بگشود

که بر حُسنش خرد آشفته می‌بود

فرهادنامه، ص ۱۸

۲- ولیکن پای دختر بند کردم

به داور پیش از این سوگند خوردم
کزین دختر کسی دلشاد باشد

که کار سنگ را استاد باشد

بداند سنگ را چون من تراشید

به تیشه روی خارا را خراشید
اساس دیرها داند نهادن

بتان را چهره‌ی زیبا گشادن

همان، ص ۵۲

۳- به زیبایی بتان را ساز داده

رخ هر یک به صد خوبی گشاده
به هم بسته چنان از سنگ یک‌رنگ

که هرگز کس ندیدی درز آن سنگ

همان، ص ۶۷

۴- چومانی از ره چهره گشایی

نمودی دم به دم معجز نمایی

همان، ص ۸۴

۵- کنون ماؤا و مسکن ساخت آن‌جا

نگارین خانه‌ی پرداخت آن‌جا
بدان سان دلبران را چهره بگشاد

که حیران ماند چشم آدمی‌زاد

همان، ص ۹۴

پس منادای حرف ندای «ای» خداوند، و روزنه‌ی جان و دردل بر
روی زمین نگاشته و آفریده‌ی درگاه اسلام پناه خداوند است.
بدین ترتیب مشکل بیت سوم (بیت زیر) نیز حل می‌شود.

تعظیم تو بر جان و خرد واجب و لازم

انعام تو بر کون و مکان فایض و شامل
زیرا این بیت با بیت قبل (بیت دوم) یک جمله‌ی مرکب را
تشکیل می‌دهند. بیت دوم منهای حرف ای جمله‌ی پیرو وصفی‌ست
برای همین حرف ندای «ای»، و دو جمله‌ی هم‌پایه‌ی بیت سوم
مجموعاً جمله‌ی اصلی این جمله‌ی مرکب هستند، و جمله‌ی مرکبی
که دو بیت دوم و سوم را تشکیل می‌دهد چنین است: ای خداوند که
روزنه‌ی جان و در دل بر روی زمین نگاشته و آفریده‌ی توست، تعظیم
تو بر جان و خرد واجب و لازم و انعام تو بر کون و مکان فایض و شامل
است.

حافظ بعد از بیت مطلع که ممدوح خود را با القاب و عناوین نام برده، مخاطب خود و موضوع غزل را زیرکانه به گونه‌ی تغییر داده تا ممدوح او، شاه یحیی مظفری و اطرافیانش نتوانند تشخیص دهند که روی سخن شاعر در سه بیت بعد با خداوند است و نه با شاه یحیی. شرح و تفسیرهایی که از قرن نهم هجری قمری تاکنون درباره‌ی ابیات غزل نوشته شده و هیچ‌یک نتوانسته‌اند به مقصود شاعر پی ببرند، خود گواهند که حافظ در آن قصد خود موفق بوده.

در بیت پایانی و مقطع غزل:

حافظ قلم شاه جهان مقسم رزق است

از بهر معیشت مکن اندیشه‌ی باطل

او که به بخشندگی یحیی مظفری که به خست و بخل ورزیدن در بین مردم شهره بوده، امیدی نداشته به خود یادآور می‌شود که محل تقسیم رزق انسان‌ها و جانوران قلم خداوند بزرگ است و اوست که رزق و معیشت آن‌ها را رقم می‌زند. پس مایوس مباش.

«اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ» (سوره‌ی روم، آیه‌ی ۴۰) «اللّٰهُ اَنْ خَدَاوَنَد اَسْت اَكْ خَلَقْت تُو تَمَام كَرْد و رُوْزِي تُو مَقْدَر كَرْد، چنان‌که تغییر خلقت در مُکنت تو نیست، تغییر روزی به کم و بیش در دست تو نیست». معنی همین آیه از کشف‌الاسرار میبیدی، ج ۷، ص ۴۷۶. تردیدی نیست که شاعر ما به این آیه از سوره‌ی الروم نظر داشته، چنان‌که صاحبان شواهد زیر هم به آن نظر داشته‌اند.

۱- سیاس و ستایش مر خدای را جلّ جلاله که آفریدگار جهان است و دارنده‌ی زمین و زمان است و روزی ده جانوران است و داننده‌ی آشکار و نهان است. (نوروزنامه، منسوب به خیام، ص ۹)

۲- پدید آورد نیک و بد، خوب و زشت

روان داد و تن کرد و روزی نوشت

گرشاسب‌نامه، ص ۱

۳- خالق نوع و جنس بی‌سببی

رازق جن و انس بی‌طلبی

مثنوی‌های حکیم سنایی، ص ۸۳

۴- خداوند نام و خداوند جای

خداوند روزی ده رهنمای

آغاز شاهنامه



منابع و ماخذ

- ۱- دیوان حافظ، به تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری، دو جلد، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲ خورشیدی.
- ۲- شرح سودی بر حافظ، ترجمه‌ی خانم دکتر عصمت ستارزاده، چهار جلد، چاپ سوم، کتاب‌فروشی دهخدا، ۱۳۵۷ خورشیدی.
- ۳- شرح عرفانی غزل‌های حافظ، نوشته‌ی ابوالحسن عبدالرحمان ختمی لاهوری، تصحیح و تعلیقات: بهاء‌الدین خرمشاهی، کوروش منصور، حسین مطیعی امین، نشر قطره، چهار جلد، چاپ اول، ۱۳۷۴ خورشیدی.
- ۴- خواجه حافظ شیراز، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی علی‌شاه، چاپ هجدهم، ۱۳۷۵ خورشیدی.
- ۵- شرح جلالی بر حافظ، نویسنده دکتر عبدالحسین جلالیان، چهار جلد، انتشارات یزدان، چاپ اول، ۱۳۷۹ خورشیدی.
- ۶- حافظ‌شناسی، به کوشش سعید نیاز کرمانی، جلد ۱۵، انتشارات پازنگ،

چاپ اول، پاییز ۱۳۷۱ خورشیدی.

۷- شرح غزل‌های حافظ، نوشته‌ی دکتر حسینعلی هروی، با کوشش خانم دکتر زهرا شادمان، نشر تنویر، با همکاری نشر نو، چاپ پنجم، ۱۳۷۸ خورشیدی.

۸- نقش بر آب، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات معین، چاپ اول، پاییز ۱۳۶۸ خورشیدی.

۹- دیوان حافظ شیرازی، به کوشش دکتر محمدجواد شریعت، نشر آتروپات، اصفهان، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۱ خورشیدی.

۱۰- درس حافظ، دکتر محمد استعلامی، دو جلد، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۲ خورشیدی.

۱۱- شاهنامه‌ی فردوسی، از روی چاپ مسکو، به کوشش و زیر نظر دکتر سعید حمیدیان، ۹ جلد در چهار مجلد، نشر قطره، چاپ چهارم، ۱۳۷۶ خورشیدی.

۱۲- مرصاد‌العباد، نوشته‌ی نجم‌الدین رازی، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲ خورشیدی.

۱۳- تفسیر کشف‌الاسرار وعدة الابرار، ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۷۶ خورشیدی.

۱۴- نزهت‌المجالس، جمال خلیلی شروانی، به تصحیح و مقدمه و حواشی و توضیحات دکتر محمدامین ریاحی، انتشارات زوار، چاپ اول، ۱۳۶۶ خورشیدی.

۱۵- رباعیات اوحدالدین کرمانی، به کوشش احمد ابومحبوب، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۶۶ خورشیدی.

۱۶- فرهادنامه، سروده‌ی عارف اردبیلی، به تصحیح و مقدمه و حاشیه‌ی دکتر عبدالرضا آذر، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول، ۱۳۵۵ خورشیدی.

۱۷- نوروزنامه، منسوب به خیام، به کوشش علی حصوری، کتابخانه‌ی طهوری، چاپ دوم، ۱۳۵۷ خورشیدی.

۱۸- گرشاسب‌نامه، سروده‌ی احمد اسدی توسی، به اهتمام حبیب یغمایی، انتشارات طهوری، چاپ دوم، ۱۳۵۴ خورشیدی.

۱۹- مثنوی‌های حکیم سنایی، با تصحیح و مقدمه‌ی سیدمحمدتقی مدرس رضوی، انتشارات بابک، چاپ دوم، ۱۳۶۰ خورشیدی.

خواجه شمس‌الدین محمد حافظ

✧ حسن وثوق (وثوق‌الدوله)

آن که در فهم حقیقت در جهان ممتاز بود
 خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیراز بود
 راز وحدت را کسی مانند حافظ حل نکرد
 دیگران شاگرد و او استاد اهل راز بود
 خاطرش گنجینه‌ی اسرار را مفتاح گنج
 لاجرم درهای حکمت بر جنابش باز بود
 هیچ کس دادسخن را در جهان چون او نداد
 هم سخنور، هم سخندان، هم سخن پرداز بود
 دیگران در وادی حیرت اسیر و پای‌بند
 او در آفاق جمال دوست در پرواز بود